



الحمد لله و صلی الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

از جمله مباحث مهمی که جای آن در اصول خالی است و صرفاً به صورت استطراد در برخی کلمات بزرگان به صورت اشاره و مختصر مطرح شده است، سعه اعتبار ظنون و از جمله اخبار و حدود اعتبار خبر واحد است. آنچه در اصول به تفصیل از آن بحث شده است، اعتبار خبر واحد در فقه است (مثل وجوب و حرمت و احکام ترخیصی غیر اقتضایی مثل استحباب و کراهت و صحت معاملات و بطلان) و به تعبیری جامع: آنچه در فقه مطرح شده است عمدتاً بحث منجزیت و معذرت، آن هم نه منجزیت و معذرت علی الاطلاق، بوده است. می شود گفت: بحثی که در اصول به تفصیل به آن پرداخته اند، یک سوم بحثی است که در باب ظنون علی الاطلاق و اخبار علی الخصوص، محل ابتلا است. در حالی که بحث از اعتبار خبر بلکه مطلق ظنون دو مجال دیگر هم می طلبد:

مجال اول

مجال اول، بحث اعتقادات است که بحث در اعتبار خبر در این مجال بر اساس تنجیز و تعذیر جا دارد، اما به صورت منقح مطرح نشده است و به صورت خیلی اجمالی در کلام شیخ اعظم اشاره شده است. این بحث، یک بحث مهم و محل ابتلا است. این مقدار وسیع از روایاتی که در امور اعتقادی و به تعبیر مرحوم شیخ اعظم تفصیل اصول اعتقاد وجود دارد بحث از اعتبار اخبار در این مجالات، یک بحث اصولی را می طلبد.

در صفات خداوند متعال، آن مقداری که اصول اعتقاد قطعی است، نیازی به روایت و اعتبار روایت ندارد. اما کم نیست تفصیل اوصاف پیامبران و ائمه ع، کیفیت علم امام ع، حدود قدرت امام ع، تفصیل قیامت، خصوصیات قبر و برزخ، اینها اموری هستند که در آنها روایات فراوانی وجود دارد؛ مرحوم کلینی در کافی بخش قابل توجهی از این روایات را آورده است. آیا این روایات در مجالات تفصیل اصول اعتقادی (نه اصل اعتقاد به توحید و نبوت و دیگر اصول) اعتبار دارند؟

برخی از بزرگان تصریح دارند که خبر واحد در این مجالات اعتبار ندارد هر چند صحیح باشند؛ مثلاً روایتی دلالت بر علم امام ع داشته باشد که علم امام ع «لو شاء عَلِمَ» است یا علم امام ع فعلی است یا روایاتی که دلالت بر تفصیل مواقف قیامت و برزخ، اوصاف معصومین ع و حدود عصمت دارند یا روایاتی که دلالت بر برخی صفات خداوند متعال دارند؛ مثلاً اراده خداوند متعال صفت ذات است یا صفت فعل؟ در خیلی از این مجالات، روایاتی که وجود دارد روایات آحاد هستند آیا اعتقاد بر اساس این روایات واجب است؟ کسی که روایات در دسترس او است همانطوری که اعتقاد به توحید و نبوت و معاد واجب است، آیا اعتقاد به نحوه علم امام ع، قدرت امام ع در تصرفات تکوینی و وجود رجعت که مستفاد از روایات است، آیا چنین اعتقادی واجب است؟

و خصوصیتی از این قبیل که که مربوط به مسائل اعتقادی است، آیا همان طور که در مورد عمل به روایاتی که در مورد وجوب و حرمت و استحباب و کراهت است و یا روایاتی که در مورد صحت و بطلان معاملات است، آیا همان طور که نسبت به این روایات ملزم به عمل هستیم، ما ملزم به اعتقاد به اموری که بر اساس نصوص و اخبار می باشند، هم هستیم؟ یا اینکه ملزم به اعتقاد به این امور نمی باشیم؟



اگر علم حاصل شد، معتقد می شویم ولی اگر علم حاصل نشد به صرف دلالت روایتی ولو صحیح (به تعبیر شهید ثانی در مقاصد العلیه و غیر ایشان مانند مرحوم شیخ اعظم هم این تعبیر را دارند) نمی شود ملتزم شد. و این بحث نیازمند بررسی است.

مجال دوم

مجال بعدی، بحث از اعتبار خبر، در مجال امور خارج از این دو قسم است مانند اخبار و روایات حاکی از واقعیات تکوینیه، مانند تعداد آسمانها و زمینها، نحوه خلق انسان و مراحل جنین، اتفاقاتی که در روایت از آنها حکایت شده مانند قصص انبیا. یعنی اموری که نه مربوط به مجال عمل است و نه مربوط به مجال اعتقاد. این امور از ناحیه عمل جوارحی، نه اثر عملی (وجوب و حرمت) دارد و نه اثر اعتقادی، (یعنی وجوب اعتقاد به آن). صرفاً حکایت از یک واقعیتی است که اتفاق افتاده است یا حکایت از وقایع تکوینیه است.

و از این قبیل است نصوص و روایاتی که حاکی از اثرات ادویه است و تأثیر برخی از امور در معالجات، و اثرگذاری برخی از امور در سلامت. آیا نصوص و روایت و اخبار آحادی که در این مجالات است (نه مربوط به تنجیز به لحاظ عمل جوارحی و نه مربوط به تنجیز به لحاظ عمل قلبی و اعتقاد، بلکه حاکی از واقعا تکوینی و حقائق است) آیا اخبار در این مجالات هم اعتبار دارد یا نه؟

اعتقاد به هر حقیقت و واقعیتی لازم نیست. همانطوری که تکالیف شرعی مربوط به مجال فقه، محدود است امور اعتقادی هم محدود است و اینطور نیست که اعتقاد به هر واقعیتی جزء وظائف باشد. مثلاً اینکه این دیوار سفید است یک واقعیت است اما اعتقاد آن بر مکلفین لازم نیست. علم، غیر از اعتقاد است و با آن فرق می کند؛ من علم به سفیدی این دیوار پیدا می کنم اما عقد قلب و بنای بر این واقعیت مثل بنای بر توحید و نبوت، از واجبات نیست به گونه ای که ترک اعتقاد به آن موجب کفر یا موجب فسق باشد.

امور عقائدی دو قسم است:

۱. برخی از امور عقائدی دخیل در اسلام هستند اگر کسی به آنها معتقد نباشد از دایره اسلام خارج است مثل اعتقاد به نبوت و توحید.

۲. برخی از امور، اعتقاد به آنها واجب است و اگر کسی به آنها معتقد نباشد گناه کرده است اما اینطور نیست که از اسلام خارج شده باشد. خود این قسم بر دو نوع است:

الف- اموری که تحصیل علم به آنها و همچنین اعتقاد به آنها واجب است. مثل اعتقاد به رجعت، مثلاً اگر کسی در عمرش این بحث را دنبال نکرده است و به آن معتقد نیست اینگونه نیست که مسلمان نباشد نهایتاً این شخص مکلف به تحصیل معرفت نسبت به رجعت بوده است. اما اگر تخلف کرد و تحصیل معرفت نکرد، اینگونه نیست که مسلمان نباشد. اصلاً دایره اموری که تکلیفاً اعتقاد به آنها لازم است، جزء عویصه های مباحث کلامی است مرحوم شیخ اعظم اظهار اشکال در مسئله می کند. چه مقدار از عقائد، ما ملزم به معتقد بودن به آنها هستیم؟ غیر از عقائدی که قوام اسلام به آنها است، به چه مقدار از آنها باید معتقد باشیم؟



ب- اموری که تحصیل علم به آنها لازم نیست اما اگر علم به آنها حاصل شد اعتقاد به آنها لازم است. اگر کسی به عده ای از اینها علم داشته باشد بر فرض که اعتقاد به آنها واجب باشد، آیا تحصیل معرفت به اینها لازم است؟ یا اینها از قبیل تکالیف مشروطه هستند؟ مثلاً اگر کسی علم به رجعت پیدا کرد باید اعتقاد داشته باشد و اگر کسی علم پیدا نکرده است تحصیل معرفت بر او لازم نیست. اگر اخلال به این کرد از دائره مسلمین خارج نشده و مرتکب فسق هم نشده است چون هر امر عقائدی نه فقط دخیل در اسلام نیست بلکه دخیل در وجوب مطلق لزوم تحصیل معرفت هم نیست. اینکه حدود آن چیست، محل اشکال است. قطعاً تحصیل معرفت برخی از امور لازم نیست ولو اگر معرفت حاصل شود، اعتقاد به آنها واجب است.

در نتیجه امور اعتقادی سه قسم خواهد بود:

۱. اموری که دخیل در اسلام هستند.

۲. اموری که دخیل در اسلام نیستند اما هم تحصیل علم به آنها لازم است و هم اعتقاد به آنها.

۳. اموری که دخیل در اسلام نیستند و تحصیل علم به آنها هم لازم نیست اما اگر علم به آنها حاصل شد اعتقاد به آنها لازم است.

ولی جدای از این سه قسم از امور عقائدی که گفته شد، هر حقیقتی (ولو علم به آن حاصل شده باشد) اعتقاد به آن موجبی ندارد. مثلاً فرضاً علم پیدا شود که هفت آسمان وجود دارد، اعتقاد به آن لازم نیست. مگر جایی که بازگشت آن به تکذیب قرآن باشد که جایز نیست. مثلاً فرضاً ما از قرآن استفاده کردیم که زمین کروی است، آیا اعتقاد به کروی بودن زمین مثل اعتقاد به توحید جزء وظایف است؟ لذا این قسم سوم از مجال خبر واحد، بحث مهمی است.

عده ای از موارد، اعتقاد به آنها لازم نیست مثل اخباری که در مجال حقائق تکوینی وارد شده است؛ روایاتی که از آنها استفاده می شود موجوداتی غیر از آنچه که ما می بینیم وجود دارد یا خوردن فلان شیء موثر در سلامت است یا موثر در بیماری است (اموری که نه به مقام فقه مربوط می شوند و به مقام بحث کلام و اعتقاد) آیا اخبار در این مجالات معتبر است؟ یعنی مواردی که خارج از حوزه تنجیز و تعذیر است و مربوط به حوزه حقائق است؛ آیا خبر در این مجالات اعتبار دارد یا نه؟ حوزه مجال دوم هم بطور مناسب مورد بحث قرار نگرفته است.

لذا بعد از آنی که مشخص شد حوزه روایات آحاد سه بخش دارد، (بخش مربوط به فقه، بخش مربوط به اعتقاد، بخش مربوط به واقعیات خارج از این دو موضع) در سه موضع، مستدعی تکلم و بحث است.

نسبت به اعتبار اخبار در حوزه فقه، محول به بحث اصولی است که مورد تعرض بزرگان قرار گرفته است و به تفصیل در آن اظهار نظر کرده اند و اقوال مختلفی در آن وجود دارد (حجیت مطلق خبر واحد، عدم حجیت آن مطلقاً، حجیت خبر با شرائط خاص، مثلاً راوی آن باید علاوه بر ثقه بودن عادل هم باشد) این محول به اصول است که فعلاً از حوزه بحث ما خارج است و ما وارد آن بحث نمی شویم

اما اعتبار اخبار در دو حوزه بعد را باید دنبال کرد؛

۱. مجال اعتبار اخبار آحاد در حوزه کلام و عقائد و ضابطه اعتبار خبر در آن، که باز مربوط به حوزه منجزیت و معذرت می شود؛ چرا که منجزیت و معذرت اوسع از فقه است و به تعبیر دیگر مجال کلام هم به یک معنا داخل در فقه



است. منجزیت و معذرت در صوم و صلات و منجزیت و معذرت در حوزه اعتقادات. وجوب یا حرمت اعتقاد به یک شیء، به یک معنا، این هم فقه است.

۲. اعتبار اخبار آحاد در مجال حقائق و واقعیات، در غیر فقه و غیر اعتقادات. بحث مربوط اخبار سلامت و پزشکی، بخشی از این روایات محسوب می شود. روایات این مجال کم نیستند مانند قصص و حکایات که در روایات آمده است، بیان مسائل مربوط به شهر سازی، آیا مطلوب است بنای بیوت مشرف بر دیگران باشد؟ عرض خیابان و طریق چه مقدار باشد؟ اینها نه مربوط به فقه است به یک معنا و نه مربوط به اعتقاد است بلکه به یک تعبیر، اینها ارشاد به مصالح عباد است. که اگر اینگونه باشد، مطلوبیت این امور به عنوان مطلوبیت فقهی و کلامی نیست بلکه به عنوان مطلوبیت ارشادی است. همان مطلوبیتی که پزشک آن را از بیمار طلب می کند مثلاً فلان کار را انجام بده یا فلان کار را انجام نده، فلان چیز را بخور و فلان چیز را نخور. این مطلوبیت نه به عنوان فقهی است و نه به عنوان اعتقادی بلکه به عنوان ارشادی است.

بله ممکن است برخی از واقعیات، مبنای حکم فقهی هم قرار بگیرد مثلاً گفته شود خوردن فلان شیء حرام می باشد چون مضر است و خوردن فلان شیء واجب است چون قوام حفظ حیات به آن است. لذا از این جهت داخل در فقه می شود اما روایات مربوط به مصالح و واقعیات منحصر در حوزه فقه و اعتقادات نیست. اگر روایتی تصریح کند به اینکه اگر فلان شیء را بخوری، تب می کنی، لازمه این روایت این نیست که خوردن آن شیء حرام باشد. یا مثلاً اگر فلان شیء را بخورید، بیماری شما برطرف می شود معنای آن این نیست که خوردن آن مستحب باشد چه رسد به واجب. معنای اینها ارشاد به حقائق است.

اینگونه نیست که هر مصلحت و مفاسده ای در یک مورد، ملازم با حکم فقهی باشد. بله شارع می تواند بر مبنای مصالح و مفاسد انشای احکام تکلیفیه کند، اما تلازمی نیست که شارع حتماً در برخی مصالح مثلاً حکم به استحباب بکند. بله، تکلیف این شیء مباح است یا نه؟ این مربوط به فقه است اما بعد از آنکه شیء مباح است الزامی نیست که شارع در مورد آن جعل کراهت یا استحباب بکند. لذا می تواند تعدادی از روایاتی که مربوط به مصالح و مفاسد است، صرفاً ارشاد به حقائق باشد بدون اینکه مستلزم حکم فقهی در آن مورد باشد.

بعد، بحث در این واقع می شود که اگر روایتی حاکی از واقعیتی (مصلحت یا مفاسده) بود، آیا این روایت به عنوان خبر واحد، اعتبار دارد یا نه؟ هرچند یک خبر صحیح اعلانی باشد. معنای اعتبار آن این است که عقلاً در این موارد (آن موردی که اگر به جزم و یقین، ثابت می شد صدور آن کلام و حقیقت بودن آن واقعیت، اعتبار داشت یعنی با توجه به اینکه، کشف علم ذاتی است، مبنای عمل قرار می گیرفت) آن را مبنای عمل قرار می دهند. هر مبنای عملی، فقه و اعتقاد نیست مثلاً اینکه اگر این ماده به غذا اضافه شود خوشمزه می شود، این نه فقه است و نه اعتقاد و لازم نیست نه مستحب باشد و نه مکروه باشد. کلام در این است که این علم اعتبار دارد ولو اینکه این شخص معتقد به شریعت نباشد و شخص برای دست یابی به لذت و اجتناب از امر مورد کراهت، این را به عنوان مبنای عمل خودش قرار می دهد

آیا همانطوری که اگر شخصی علم داشت (در غیر مورد فقه و اعتقاد) مبنای عمل او قرار می گرفت، آیا بنای عقلاً (در مثل غیر علم، از خبر واحد) این است که آن را مبنای عمل قرار می دهند؟ و با آن معامله علم می کنند؟ آیا در مورد کشف ناقصی که خبر و ظن دارد، معامله علم می کنند؟ یا اینکه اگر علم نداشته باشند خبر، برای آنها اعتباری ندارد و وجود و عدم خبر، برای آنها یکسان است؟ در حوزه خارج از فقه، اعتبار، به معنای ترتیب آثار علم است نه منجزیت و معذرت.



نکته: بحث ما فعلا در خبر واحد است اما حوزه بحث، محدود به خبر واحد نیست و شامل هر ظنی می شود مانند ظهور، هر چند این ظهور، مربوط به خبر قطعی متواتر باشد ولو قرآن، مجال بحث شامل اینها هم می شود. لذا مرحوم شیخ اعظم در رسائل فرموده است: این بحث در مجال اعتقادات راجع به متون قطعی هم جاری است آنجایی که دلالات مبتنی بر ظهور و مانند آن باشد. اگر قرآن در یک امر عقیدتی ظهور دارد و ما علم به آن پیدا نکردیم بلکه ظاهر در آن است مثلا اینکه زمین هفت طبقه است، به نحوی که اگر علم به آن داشتیم، اعتقاد به آن واجب بود، آیا بر اساس ظهور، اعتقاد به آن هم واجب است؟ مرحوم شیخ فرموده اند که این هم در محل بحث وارد است. آنجایی که علم باشد، اعتقاد لازم است، اما اگر علم به آن امر عقیدتی حاصل نشود بلکه ظهور، با آن مساعد باشد (مقتضای ظهور است ولو نص قطعی السند) اینکه اعتقاد به این بحث لازم است یا نه، محل بحث است. مثلا بر فرض معتبر بودن شهرت، آیا در مجال اعتقادات، اعتبار دارد؟ مشهور بین امامیه این است که مثلا علم معصوم ع به اینگونه است حال اگر بنا باشد دلیل بر اعتبار شهرت باشد، آیا بر اساس این شهرت که مفید علم نیست، اعتقاد بر اساس شهرت واجب است یا نه؟ این هم داخل در بحث است.

ملاک بحث در اعتبار خبر، خبر بما هو خبر نیست، اعتبار مطلق ظن است و لذا در مجال فقه، در مجال اعتقاد و در مجال واقعیات، بحث ما گرچه فعلا در اعتبار خبر است اما مناط بحث، شامل غیر خبر، مثل ظهور هم می شود. بحث ما فعلا در دو مقام است:

۱. اعتبار خبر در مجال اعتقاد

۲. اعتبار خبر در حقائق و واقعیات است.

والحمد لله رب العالمین